

پتال جامع علوم اسلامی

تئاتر

● گفتگو با پری صابری / طوبی ساطعی

تئاتر «شمس پرنده» از اجراهای موفق سال ۷۸ بود که به علت استقبال بی نظیر مردم از این نمایش، در اولین روزهای سال جدید نیز ادامه یافته و همچنان در تالار وحدت به کارگردانی پری صابری به روی صحنه است.

پری صابری در عرصه تئاتر ایران نامی آشناست. فارغ التحصیل سینما و تئاتر از فرانسه است. فیلم کوتاه او درباره یک رباعی از خیام به عنوان بهترین فیلم دانشجویی سال ۱۹۵۴ شناخته شد.

تئاتر را در مکتب «قائیا بالاشوا» در سالهای ۸-۱۹۵۵ آموخت. بنیانگذار تالار نمایش مولوی در ۱۳۵۰ بوده و ریاست فعالیت فوق برنامه دانشگاه تهران را در سالهای ۵۷-۱۳۴۷ برعهده داشته است.

پری صابری در دهه چهل و پنجاه آثار مهمی از نمایشنامه‌نویسان جهان را ترجمه و کارگردانی کرده است که فهرست آنها طولانی است و در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

نمایش هویج فرنگی / زول رونار، شش شخصیت در جستجوی نویسنده / پیراندللو، (که فروغ فرخزاد از بازیگران این نمایش بود)، باغ وحش شیشه‌ای / تنسی ویلیامز، برما / گارسیالورکا، دنیا را گرفته / اودی برتی، امشب از خود می‌سازیم / پیراندللو، آمده /

اوژن یونسکو، آتش افروزها/ ماکس فریش، آنتیگون/ ژان آتوی و چندین نمایشنامه دیگر.

پری صابری در سالهای بعد از انقلاب هم نویسنده و کارگردان نمایش های «من به باغ عرفان»، «هفت شهر عشق»، «بیژن و منیژه»، «رستم و سهراب» و «شمس پرنده» بوده است.

شمس پرنده بر اساس زندگی مولانا و حادثه آشنایی با شمس نوشته شده و پری صابری در سیروسلوک عرفانی این شخصیت برجسته عرفان و تصوف ما، نگاه ویژه خود را دارد که گفتنی ها را در این زمینه در گفتگویی که با او داشتم بیان کرده است.

در «شمس پرنده» بازیگران: محمد حاتمی (مولانا)، سیروس اسنقی (شمس)، نسیم ادبی (گوهر خاتون)، شهاب راحله (علاالدین)، مدیا ذاکری (نرگس خاتون) و صنم نکوآقبال (کیما خاتون) هستند. موسیقی / ابراهیم اثباتی، آواز / مصطفی محمودی، طراح صحنه / علی اصغر مصورزاده، طراح لباس / زهره جهان پرور، طراح نور / نادر صمدنژاد و گروه همسرایان که در این نمایش پری صابری را یاری می دهند. نکته گفتنی دیگر اینکه تا کنون بیش از بیست هزار نفر از اجرای نمایش «شمس پرنده» دیدن کرده اند. آنچه را که می خوانید بخشی از یک گفتگوی بلند با پری صابری است که امیدوارم متن کامل این گفتگو را در آینده منتشر کنم.

ط.س.

۲۵۲

- با نگاهی به کارهای کارگردانی شده توسط شما می شود آنها را به دو دوره تقسیم کرد که تفاوت عمده در موضوعات و روش کار دارد. قبل از اینکه وارد بحث شمس پرنده بشویم درباره این دو دوره کاری، قبل و بعد از انقلاب بگوئید. موضوع کارهای شما در این بیست سال اخیر تفاوت دارد. آیا این تقسیم بندی را می پذیرید؟

کاملاً درست است. به عبارت دیگر اگر بخواهید کارهای مرا قضاوت کنید باید در دو دوره بررسی شود. قبل از انقلاب دوره ایست که در حال تمرین و ممارست های حرفه ایی در زمینه کارگردانی بودم. در این دوره اساس کار من مبتنی بر متون دست اول نمایشی خارجی است. که برای من جالب بود. البته همین متون خارجی راهگشای بعدی کارهای من شد. یک نوع شیفتگی برایم به وجود آورد که سالها تحت تأثیر و نفوذ آن بودم.



● پری صابری (عکس از علی دهباشی)

- زمینه آشنایی شما با متون نمایشی خارجی از چه دورانی آغاز شد؟

من در فرانسه تحصیلاتم را به پایان بردم و در آنجا حرفهٔ تئاتر و سینما را آموختم. طبیعی است که با آثار بزرگان تئاتر آن زمان مثل یونسکو، پیراندللو، کامو، سارتر، ژان آنوی آشنا شدم همچنین آثار نمایشی شکسپیر و چخوف مرا عمیقاً تحت تأثیر قرارداد و یکی از آرزوهایم این بود که آثار آنها را در ایران به روی صحنه ببرم. در بازگشت به ایران متجاوز از بیست نمایشنامه از مطرح‌ترین و مهمترین نمایشنامه‌ها را ترجمه کردم. نمایش‌هایی مثل کرگدن، آتیگون و کالیگولا و... در سالهای آخر ضمن ترجمهٔ این متون نمایشی بدون آنکه اصلاً آگاهانه باشد یاد گرفتم چگونه نمایشنامه بنویسم و این وسوسه‌ایی شد که چندین سال با من همراه بود.

- دورهٔ بعدی کار شما با چه زمینه‌هایی آغاز شد و اصولاً چه عواملی در این تحول نقش داشتند؟

من چند سالی بعد از انقلاب از ایران دور بودم و بسیار به من سخت گذشت. برای

جبران این دلتنگی و دوری عزیزان در جلسات فرهنگی و شب شعر و یا همایش‌هایی که راجع به فرهنگ ایران تشکیل می‌شد به صورتی فعال شرکت می‌کردم. بسیاری از این جلسات در زمینه ادبیات بود و بیشتر شعر خوانی، شعر طنز، امین شب‌های شعر پی بردم شعر ایران قدر قدرشده‌ها تیک دارد که تا آن زمان نمی‌دانستم. شعر ایران با موسیقی آمیخته است و از گفتار به موسیقی و از موسیقی به شعر راه می‌یابد و این سیر خود به خود انجام می‌شود. این شناخت نقطه عطفی بود که با آن توانستم به سوی فرهنگ خودم گامهای بزرگتری بردارم. شاعرانی همچون فردوسی، مولوی، حافظ، عطار، سپهری و فروغ همگی گنجینه عظیمی هستند که باید فقط به طرف آنها بزیوی تا درها را به رویت باز کنند.

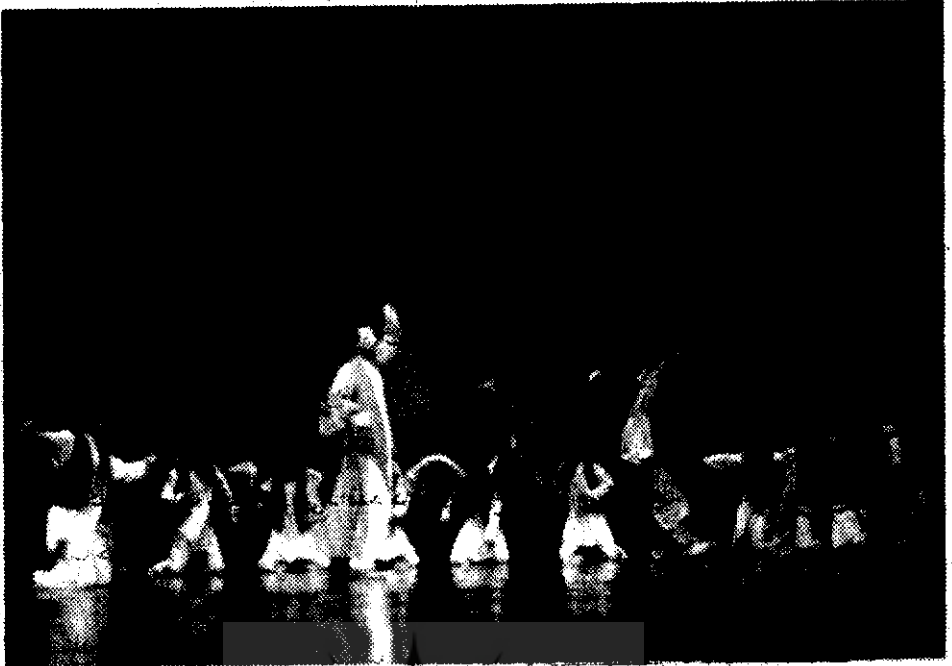
- بیا برای دومین دوره کاری شما با ادبیات فارسی آمیخته است. اولین دوره این دوران خودتان برایمان بگوئید؟

اول جسارت این کار را نداشتم. ولی به هر حال اولین تجربه من بزروی سروده‌هایی فرخزاد بود. فروغ را خیلی خوب می‌شناختم. بنا زندگی‌اش آشنا بودم و نمایشنامه‌ای نوشتم بنام «من از کجا، عشق از کجا» که در سال ۱۹۸۱ در لوس آنجلس بروی صحنه آمد. در آمریکا کار کردن بسیار دشوار است. اگر در سرمایه‌گذاری اشتباه شود دیگر ادامه کار ممکن نیست. در هر حال برنامه آنقدر مورد استقبال ایرانیان قرار گرفت که خودم تعجب کردم.

گروه مخاطبین این کار ایرانیانی بودند از اقشار فرهنگی گوناگون و همین موفقیت باعث شد من در فکر ادامه کار باشم.

نمایشنامه «من از کجا، عشق از کجا» را به انگلیسی ترجمه کردم و در جشنواره هنری بازیهای المپیک ۱۹۸۱ در لوس آنجلس به روی صحنه بردم. بسیار مورد توجه واقع شد. دانشگاه کالیفرنیا (UCLA) نیز ما را مورد تشویق و پشتیبانی قرار داد.

در همان دوران این سوال تمام وجود مرا در بر گرفت که من در آمریکا چه می‌کنم؟ درباره فرهنگ ایران صحبت می‌کنم؛ درباره فروغ فرخزاد نمی‌نویسم، پس تصمیم گرفتم به ایران بازگردم. جای این کارهای من علیرغم استقبالی که در آمریکا شد، آنجا نبود. ریشه‌اش در ایران بود. پس به ایران بازگشتم.



● صحنه‌ای از اجرای نمایش شمس پرنده

خوب، به ایران بازگشتید، با تصویری که از دور داشتید، واقعیت به شما چه گفت؟

وقتی به ایران برگشتم و وضعیت تئاتر ایران خیلی اسفناک بود و دورهٔ نظام‌نشینی و فترت را می‌گذراند. من و امثال من هم آنطورها اجازه کار نداشتیم. با سوءظن به ما می‌نگریستند. خوب طبیعی است مقداری ناراحت شدم و به گلکاری و پرورش گل در خانه پرداختم. می‌دانید، گلکاری دارای خلاقیت خاصی است. تا اینکه آقای علی منتظری ریاست مرکز هنرهای نمایشی را به عهده گرفت و درهای تئاتر گشوده شد. من نمایشنامه‌ای را برای اجرا پیشنهاد کردم، بر مبنای اشعار، افکار و زندگی سهراب سپهری. ایشان پذیرفتند و با گشاده دستی ما را تشویق به کار کردند.

— عنوان این نمایش را چه گذاشتید و این اجرا با چه واکنشهایی روبه‌رو شد؟

تحت تأثیر سروده‌های سهراب نام نمایشنامه را «من به باغ حرفان» گذاشتم. در مورد واکنشها باید بگویم وقتی روی صحنه رفتیم آنچنان استقبالی از ما شد که حیرت‌انگیز بود. در طول ۱۷ شبی که «من به باغ حرفان» روی صحنه بود، هر شب بالغ بر ۱۲۰۰ نفر

نمایش را دیدند و بارها شیشه‌های تالار وحدت بر روی آن‌ها خراشیدند و در روز یک سالن شکسته شد و وجود نمایشی در آنجا نبود. در آن سالن نمایشی نبود. کنار هم در این نمایش بسیار مورد استقبال قرار گرفت. در روز یکم یک روز بدنتان شوهرم به مطب از شما دیدن کردم. من حرکتی می‌کردم و بعد از آن آب را در آنجا می‌ریختم. آن استقبال از نمایش و این افرادی که سه روز در آنجا بودند داد که می‌شود ادبیات را و به ویژه شعر را از آن خاص بود. اجرای جدیدی از آن مردم برد.

بعد از کار سهراب سپهری می‌دانیم که به چراغ‌ها رفتیم و فقط چه کار می‌شدیم لطیف را انتخاب کردید؟

آنها ساده اتفاق افتاد، دوستی به من پیشنهاد داد که این کار را برای میراث فرهنگی انجام دهم. من نه زمینه‌ای در این کار داشتم و نه مطالعه کافی کرده بودم ولی با اصرار آن شخص به نیشابور رفتم تا من از نزدیک فضا و مقبره عطار را ببینم. بیدم نمی‌رود در داخل مقبره از او خواستم مرا با عطار تنها بگذارد تا ببینم آیا عطار واقعا می‌خواهد من اینکار را انجام دهم یا نه؟ او بیرون رفت و من در تنهایی با عطار قانع شدم کار را انجام دهم.

این کار بعد از ۳ ماه به روی صحنه آمد. یک ماه شب و روز من آنرا نوشتم و مطالعه کردم و کار آماده شد. برای تمرین و اجرا به تالار بلز سعدآباد رفتیم. همه تعجب می‌کردند که چگونه ممکن است کسی پایش را برای دیدن نمایش به اینجا بگذارد؟! با اینکه ما وسیله‌ای برای تبلیغ نداشتیم، آنچنان جمعیتی در شیشه‌های نمایش موج می‌زد که همگی تعجب کرده بودیم و جالب اینکه آن تالار سر باز مجموعه سعدآباد به همین مناسبت ایوان عطار نام گرفت.

- این استقبال غیر منتظره چه احساسی را در شما بوجود آورد که به دنبال کار بعدی بروید و کار بعدی شما چه بود؟

بعد از نمایش عطار، مطمئن شدم مردم با این نوع تئاتر ارتباط دارند. می‌خواهند در



بستر فرهنگ خودشان حضور داشته باشند و من باید وسیله‌ای باشم برای بازگو کردن این نوع تئاتر که مردم در انتظار آنند. این بود که بعد از کار عطار به سراغ شاهنامه فردوسی و کار «بیژن و منیژه» رفتم. در این کار هم طیف وسیعی از مردم، از کودک ۷ ساله تا سالخوردگان، از دانشجو تا فرد عامی، حضور داشتند این نمایش هم بی نهایت مورد استقبال قرار گرفت.

در دوران وزارت آقای دکتر مهاجرانی با تحولی که در وضعیت اجتماعی ایران ایجاد شد، تئاتر هم رونق خاصی در مرکز هنرهای نمایشی گرفت. تمام کسانی که در حاشیه کار می‌کردند دعوت به کار شدند، درها باز شد و خود من با پیشنهاد رستم و سهراب و شمس پرنده شروع به کار کردم. بعد از موفقیت رستم و سهراب، وقتی نوبت به شمس پرنده رسید، اول نگران بودم که مبادا به لحاظ پیچیده بودن مسائل و افکاری که بازگو می‌شود، مردم زیاد با آن حرکت نکنند. در صورتی که به جز چند شب اول که به دلیل نداشتن وسیله تبلیغاتی، نمایش با تعداد کمتری از بینندگان کار خود را شروع کرد، در شبهای بعد جمعیت در تالار موج می‌زد.

در اجرای این نمایش، علیرغم نگرانی‌های اولیه‌ای که داشتم، آن را بهترین کار خود در زمینه کارگردانی می‌دانم.



- خوب همه ما به نوعی با مثنوی مولوی یا غزلیات شمس آشنا هستیم، ولی برای شما چه اتفاقی افتاد تا پای چنین کار پر زحمت و عظیمی بروید و سؤال من اینست که اندیشه اولیه کار «شمس پرنده» چگونه بوجود آمد؟

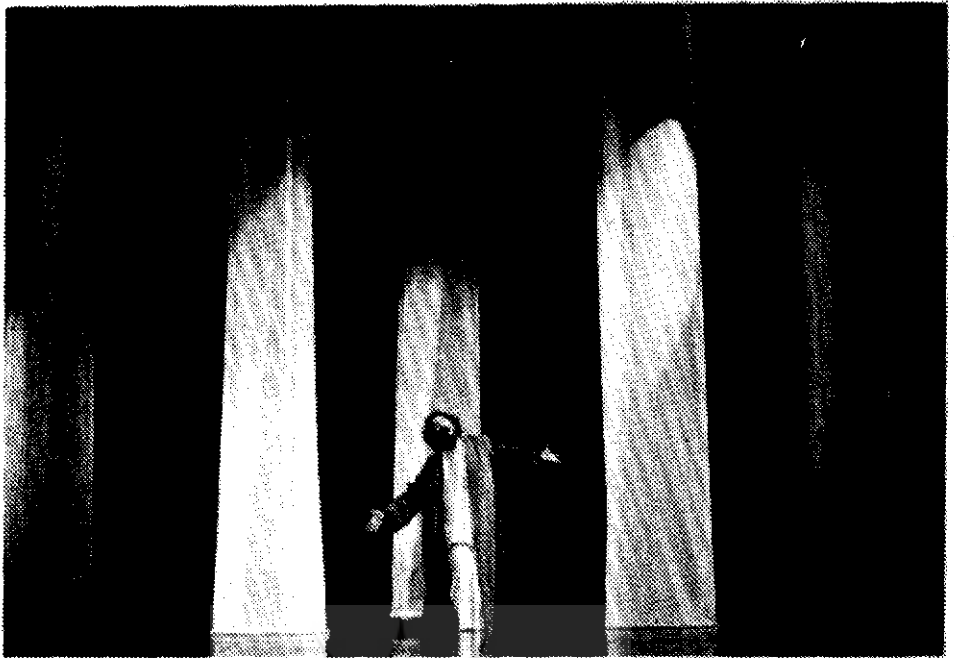
ابتدا برای خود من هم این سؤال پیش آمد همه می‌گویند ما مثنوی را خوانده‌ایم، غزلیات را می‌شناسیم. ولی چگونه می‌توان شمس و مولانا را بر ملا کرد؟ من نمی‌توانم فکر کنم که انسانی را بدون اینکه در چهارچوب زندگی اجتماعی یا زندگی خصوصی‌اش بررسی کنیم، بشناسیم. برای انسانها اتفاقاتی می‌افتد که بعدها تجلی‌اش می‌شود: غزلیات شمس تبریزی، مثنوی، شاهنامه و غیره.

در مورد انگیزه اولیه کارم: من بدون اینکه خودم بدانم و متوجه باشم از بچگی یعنی شش و هفت سالگی با اشعار فردوسی و مولوی آشنا شدم. مادرم هر شب ماجرای رستم و سهراب را برایم می‌خواند، من گریه می‌کردم و شب بعد باز هم می‌خواستم آن را برایم تکرار کند. عموی داشتم که مرتب از مولوی و اشعار او برایمان صحبت می‌کرد. من آن موقع نمی‌دانستم که مولوی کیست. با اینکه بچه بودم و بدون اینکه به دنیای ذهن و اندیشه او وارد باشم، احساس می‌کردم با او ارتباط دارم و او برایم بت ذهنی بود.

در فاصله سالهای ۴۷ تا ۵۷ که عهده دار ریاست فعالیتهای فوق برنامه دانشگاه تهران بودم، تالار نمایشی را بنا نهادیم که به پیشنهاد من تالار مولوی نام گرفت. من این شخصیت و نام را سالها با خود داشتم و بدون اینکه متوجه باشم خود به خود به طرف او کشیده می‌شدم. زندگیش را در کتابهای مختلف می‌خواندم. ربط او را با اشعارش پیدا می‌کردم و چون خودم غم غربت را کشیده بودم، کوچ مولانا را از بلخ به قونیه حس می‌کردم. او در من زندگی می‌کرد و بعد از یکسری مطالعه و برقراری ارتباط با او تصمیم به نوشتن نمایش نامه گرفتم.

- وقتی به زندگی شمس و مولانا نگاه می‌کنیم با یک دنیا روایت و داستان روبرو می‌شویم. خوب شما هم حتماً این متون را دیده‌اید. چطور با این روایات برخورد کردید و آن خطی که باعث شد مسئله را دنبال کنید چه بود؟

من ارتباط شمس و مولانا را پیدا کردم ولی نه بصورت یک قصه قدیس‌وار و مبهم.



● صحنه‌ای از اجرای نمایش شمس پرنده

به نظر من تمام شخصیت‌ها با تبلورهای ذهنی فوق‌العاده‌شان، باز هم بشرند. آنها هم دچار نوسانات روحی خودشان می‌شوند. دچار اتفاقات خاص زندگی خودشان هستند و در آن حال است که برای من ارزش پیدا می‌کنند. اگر آدمی بصورت مظهري، بیاید و برود برای من جذابیتی ندارد و شمس در جایی برای من قابل لمس است که خودش هم گرفتار مسائلی که خود می‌گوید شده باشد.

- نمی‌خواهم وارد بحث تطبیق تاریخی زندگی مولانا و شمس با کاری که شما کرده‌اید بشوم. شاید این بحثی جداگانه می‌خواهد. اما خانم صابری روایت شما به چه میزانی منطبق با اطلاعات ماست و چقدر مربوط به کار پژوهشی، استنباط، و برداشت شما از زندگی شمس است؟

می‌دانید ادبیات ما سرشار از انسانهای بزرگی است که همیشه سعی شده است آنها را دور از دسترس قرار دهیم و به صورت اشیاء موزه‌ای به آنها نگاه کنیم. در صورتی که من خواستم آنها قابل لمس باشند. کاری که من کردم در عین وفاداری به متن‌های اصلی تاریخی - عرفانی، حرف خودم را هم زدم. تلقی و برداشت خودم را عرضه کردم. ادعایی

هم ندارم که این همان است که باید همه بپذیرند. مثلاً در قسمت آخر نمایش بعضی ها خرده گرفتند ولی من در کتابهایی که خوانده‌ام به این مطالب رسیده‌ام. چنانچه مولانا در پایان نمایش از زبان شمس می‌گوید:

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

پس باید شمس آن درگیری را زندگی کند وگرنه فقط یک معلم اندرزگو خواهد بود نه معلمی که همه را تجربه کرده است. تاریخ را که مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم چه دورانی بوده با چه فشارهایی. حرفی را که شمس مطرح می‌کرد، کمترین مکافاتش مرگ بود و تحمل برای مولانا بسیار سخت. اگر مولوی در کشوری آرام، آزاد، رها و بدون قید و بند می‌زیست شاید هرگز این چیزها را نمی‌گفت.

یا اتفاقاتی که برای پسر دومش (علاءالدین) افتاد! اینکه او پدری داشته صاحب کرم و کرسی و معتبر در تمام شهر، این پدر ناگهان بدنبال پیری ژنده‌پوش و بی نام و نشان راه می‌افتد و تمام احترام و تعظیم و تکریم مردم را نسبت به خودش از دست می‌دهد. من این پسر را درک می‌کنم. یا اینکه او با شمس گرفتار رقابت عشقی می‌شود. شمس در تبریز سالها به ازدواج تن نمی‌داده ولی در دامگه حوادث، در حرم مولانا عاشق کیمیا می‌شود و می‌گوید: من به بیماری تعلق گرفتار شده‌ام و برای من جالب اینستکه او «دچار» بشود، همانطور که می‌گوید «تمام صفات در تمام آدمهاست» و یا «جلاد صفت قهر توست». عشق هم می‌تواند صفت «مهر» شود. پس اینطور نیست که خودش از تمام نفس و ماجرا بری باشد. و من موقعی علاقه‌ام به شمس زیادتر می‌شود که حس کنم او هم درگیر زندگیست. او هم مثل من دردش می‌آید. او هم می‌تواند مثل من ناراحت شود و در تلاطم بیفتد.

به نظر من شمس در درگیریهای ذهنی خودش بزرگ می‌شود. خودش قبول می‌کند که مشکل دارد. با فروتنی می‌گوید که طیب می‌خواهد. یعنی نه تنها خودش طیب است بلکه طیب هم نیاز دارد. اینها آدمهایی بودند که با گوشت و خون زندگی کردند و به مراحل بالای اندیشه آدمی دست یافتند و از خود گنجینه منحصر به فردی بر جای گذاردند و این جنبه زندگی زمینی است که برای من خیلی اهمیت دارد نه اینکه آنها را در ابهام بگیریم که مثل ملائکه آمدند و رفتند. شمس در تمام گفتارش مرتب قالب می‌شکند و خودش با هر نوع استبداد فکری و قانونی که آدم را محدود کند، در مقاومت است. اتفاق مهم اینست که شمس، مولوی را مولوی نمی‌کند بلکه او مولوی بوده، ولی شمس

به او این جسارت را می دهد که از پیلۀ خودش بیرون بیاید. من فکر می کنم اگر مولانا دارای چنان پشتوانه خانوادگی و اعتبار اجتماعی نبود حتماً کشته می شد. اینکه می گویند شمس رفت و ناپدید شد بیشتر افسانه است ولی من فکر می کنم که شمس را کشتند. ما دوست داریم ابهامی درست کنیم و هاله ای از غیب بسازیم.

- پژوهش، مطالعه و نگارش «شمس پرنده» چقدر زمان بُرد؟

حقیقتش این نمایشنامه با زندگی من، تأثرات و تألمات من همیشه عجین بوده ولی بطور مشخص پنج سالی مطالعه می کردم. منابع عرفانی، تاریخی را می خواندم و یادداشت بر می داشتم ولی نوشتن آن در طی سه ماه انجام شد. مثل رسیدن میوه. مثل اینکه یکی دست مرا گرفت و گفت حالا می توانی بنویسی و نوشتم.

- تفاوت «رستم و سهراب» و «شمس پرنده» در اینست که شما در رستم و سهراب با یک خط داستانی و حتی مایه های عمیق دراماتیک، تراژیک و روبرو هستید اما در «شمس پرنده» خط داستانی خاصی نیست. با انبوهی از داستانها، روایات گاه متضاد درباره زندگی شمس و مولانا برخورد می کنیم. اینکه ما از کجا آغاز کنیم و چه چیزی را دنبال کنیم مساله ایی است که کار را دشوار می کند. شما در برخورد با این مساله چه کردید؟

همانطور که بدرستی اشاره کردید، داستانهای شاهنامه برای من مشکلی ندارد. من فقط یک ساختار نمایشی باید به آن داستانها بدهم و وقت آنجنانی از من گرفته نمی شود. ولی در کار عرفانی آنهم زندگی مولانا و شمس همه چیز را باید بسازم. «شمس پرنده» قصه ندارد. قصه اش را خودم باید می ساختم.

- هر تئاتر و نمایشی با مشخصه هایی خاص جداسازی می شود شما در «شمس پرنده» از فصل بندی های رایج استفاده نکردید. آیا کار تازه ایی می خواهید انجام دهید؟

کار من در «شمس پرنده» تلفیقی است از اطلاعات کلاسیک تئاتری من با تئاتر مدرن. همانطور که می دانید در تئاتر مدرن درگیر اتاق، ساختمان، پرده و... نمی شوند. بیننده

شامس پروازده

# FLYING SHAMS

زین شامس پروازده  
Directed by Pari Saberi



پژوهشگاه علوم انسانی  
رتال جامع علم

پار سکران  
محمد خانمی

میر و من استغنی - سهاپ زینلی  
بهر لذت علمندی - نسیم ادینی  
مدیا ذاکری - صمیم نکو اشالی

گروه همسر ایران  
مدیر علمی: ابو اهدیم التیاسی

باید با اشاره بفهمد. شما فقط فضا را می‌سازید و آن فضا باید بیننده را به ماجرا ببرد. من همگام با تئاتر مدرن هستم و متأثر از شیوه تعزیه. شاید این سؤال برایتان مطرح شود که چرا تعزیه؟ می‌دانید تعزیه برخلاف قدمت و کهن بودنش، دارای شیوه ایست بسیار مدرن؛ خلاصه گوست.

خلاصه گویی در تعزیه خیلی عمیق در حال تجربه است. مثلاً یک کاسه آب می‌گذارد می‌گوید رود فرات است و مردم قبول می‌کنند. یک پارچه قرمز را بالا می‌برد می‌گوید شهادت است و همه قبول می‌کنند. و این شیوه هم اکنون در اروپا سخت مورد استقبال قرار گرفته. کارهای پیترو بروک متأثر از همین شیوه است. بنابراین من نه از پرده استفاده کردم و نه از دکورهای خیلی سنگین. در شمس پرنده تحرکی هم که ایجاد شده از امکانات تالار وحدت بوده. البته کار کردن با ابزار و ادوات که در صحنه جا به جایی ایجاد می‌کند مشکل است ولی خوب بقول معروف هر که خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند..

- در «شمس پرنده» با توجه به ابزار نمایشی بر چه عناصری از زندگی شمس تأکید گذاشته‌اید؟

در این نمایشنامه به مقوله وحدت و تکثیر توجه خاصی شده است. مثلاً شمس نشسته است و همه دور او هستند یعنی آنها هم به نوعی شمس می‌باشند. آنها را از ناکجا آباد به نزدیک آوردیم، با استفاده از امکانات مکانیکی تالار وحدت. یا مثلاً در صحنه نماز، آدم باور کند یا نکند حرکت به طرف بالاست. با نماز شما به تعالی می‌رسید که این را با حرکت صحنه نشان دادم. چه دکوری بیش از این برای من گویاتر است؟ اینها همه شگردهای کارگردانی است که در هر کس متفاوت است و برای من این کار قوام کارهایی است که به عنوان کارگردان تا کنون انجام داده‌ام. از نظر من «شمس پرنده» پخته‌ترین کارم بوده است.

- برویم سر عناصر دیگر کار «شمس پرنده» از جوانان همکاران بگوئید؟ چگونه انتخاب شدند؟ چقدر تمرین کردید و...

می‌دانید امکانات آنچنانی نداشتیم. ولی خوب با بچه‌های پُر انرژی و جوان و مستعد شروع کردم. محمد حاتمی در نقش مولانا ظاهر شد؛ او دوازده سال است که با من کار

می‌کند و در ضمن سرپرستی تعلیم حرکت هم با او بود. سایر بازیگران جوانند و نوپا. تمرینات با بچه‌ها خیلی فشرده انجام شد. روزی دو ساعت تمرین بدنی. اگر اشتیاق و شوق بچه‌ها نبود کار به اینجا نمی‌رسید. جمعاً ۴۵ جلسه تمرین فشرده داشتیم. از اولین جلسه تا روز اجرا. از ۹ صبح تا دو بعد از ظهر هر روز به جز جمعه‌ها.

- نقش موسیقی در «شمس پرنده» از اهمیت خاصی برخوردار است. تلفیقی زیبا و بدیع بویژه در صحنه‌هایی که گفتار در قالب سروده‌های مولانا با موسیقی و آواز درهم می‌آمیزد کار به اوج می‌رسد. آشنایی شما با موسیقی عرفانی و ایرانی باید خیلی عمیق باشد.

من علم موسیقی و شناخت دستگاهها را ندارم ولی حس موسیقی دارم. موسیقی در این کار در حین تمرین ساخته شد. از روز اول تمرین، گروه موسیقی با ما بود. موسیقی را با دستگاههای متفاوت امتحان کردیم تا آهنگ مناسب آن صحنه پیدا شود. ابراهیم اثباتی (سرپرست موسیقی) چند سال است که با من کار می‌کند و با عرفان آشناست. خواننده و نوازندگان همگی بچه‌هایی هستند که با مسایل عرفان و موسیقی عرفانی آشنا هستند. موسیقی در کارهای من بدنه کار است. نه تزئین کار.

۲۶۴

- حضور زنان در این نمایش کاملاً محسوس است از نقشی که در بازیگری دارند تا همسرایی، سماع و...

طبیعی است که من به عنوان یک کارگردان زن مسئولیت بیشتری بر دوش خود احساس می‌کنم و تلاش کردم حتماً آن نقش اساسی و مهمی را که باید زنان در اجرای این کار داشته باشند ایجاد کنم. نخواستم حضور زن مفقود الاثر بشود. اولین جایی که حضور زن را می‌آورم جایی است که مولانا به دنیای شمس می‌آید. و حضور زن نشانه زندگی است. از وحدت به تکثیر می‌رسند. حضور زندگی را با زنها اعلام کردم.

- خانم صابری می‌دانم که از تشویق‌ها لبریز هستید آیا انتقادات سازنده‌ایی هم به کار شده است؟

خیلی علاقمند هستم که به کارم انتقاد بشود. گاهی بیرون می‌آمدم، بینم عکس‌العمل مردم چیست؟ خب خیلی تشویق کردند. برخی ایرادات تاریخی گرفتند. اینکه برخی ایاتی که خوانده شد ایات الحاقی است و منتسب به مولوی است. من دنبال این چیزها نبودم. جایی که لازم بود یک شعر بیاید می‌آوردم. یا انتقاد دیگری شد. که اصلاح کردیم: مساله آوردن صبحی از محله یهودیها سوء تفاهمی ایجاد کرده بود که بصورت محله باده‌فروشها اصلاح شد.

یا در بخش نماز، اگر دقت می‌کردید مشخص بود هر بازیگر با نشانی نماینده یک دین است، بودایی، مسیحی، ... و قصد من نشان داد همه ادیان در کنار هم، برای برپایی نماز عشق بود.

- با تشکر از اینکه با ما در این گفتگو شرکت کردید از کار بعدی بگوئید؟

احتمالاً «رند خلوت نشین» باید باشد. مدتهاست که می‌خوانم. می‌دانید که اطلاعات زیادی درباره زندگی حافظ در اختیار نداریم. در هر حال به دنبالش هستم. اگر در نیامد، کار دیگری آماده‌تر دارم که جنبه طنز و بذله‌گویی و نکته‌بینی مردم ایران به‌مراه ملانصرالدین را نشان می‌دهد.